



يك نفر طلاها را از میان

سنگ ریزه‌ها جمع کند!



علیرضا ملوندی

پژوهشگر
حوزه تاریخ

تقریباً می‌توان گفت بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، خیلی از کسانی که در مبارزه با رژیم پهلوی شرکت داشته یا خاطراتی از پلشتی‌های آن دوران داشتند در مصاحبه با رسانه‌های جمعی

(به‌ویژه روزنامه‌ها) آنچه به یاد داشتند را می‌گفتند. پس از جنگ تحمیلی و راه‌اندازی مراکز تخصصی پژوهشی در حوزه تاریخ، خاطرات افراد موثر در انقلاب اسلامی به شکلی منسجم‌تر و حرفه‌ای‌تر جمع‌آوری شد. چه افرادی که جزو موثرین رژیم پهلوی بودند و چه افرادی که در زمره مبارزین علیه این رژیم بودند خاطرات زیادی داشتند که مراکزی مانند مرکز اسناد انقلاب اسلامی، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، واحد تاریخ شفاهی دفتر ادبیات انقلاب اسلامی حوزه هنری و.... با رجوع به آنان و ضبط و نشر منسجم و مدون این خاطرات را از خطر فراموشی نجات دادند. ماحصل این اقدامات خاطرات آن شد که جمهوری اسلامی تاحدی توانست روایت خود از آن چه در رژیم سابق می‌گذشت و چرایی فروپاشی آن را از زبان شاهدان عینی وقایع بیان کند ولی چرا بعد از ۴۰ سال از سرنگونی رژیم پهلوی، شاهد بازگشت روایت‌هایی در تظہیر حکومت سرنگون شده به دست میلیون‌ها نفر از مردم هستیم؟ به نظر می‌رسد در کنار برخی ناکارآمدی‌ها، مساله اصلی فراموشی آن چه است که روزگاری بر این کشور گذشت. هر چند نهادهای پژوهشگر در حوزه تاریخ کوشیدند مانع این اتفاق شوند، اما این اقدامات به مثابه استخراج ماده خام از دل معدن بود و فرآوری نهایی که آن را قبل استفاده برای عموم مردم می‌کند صورت نگرفت. هزاران صفحه خاطره از رنج‌های مردم در دوران پهلوی، سیاست‌های ظالمانه آن حکومت که موجب خروش مردم شد در دسترس است، اما این خاطرات جذابیت عمومی ندارند و نیاز است با استفاده از گونه‌های مختلف هنری (از جمله رمان و داستان) جذابیت‌های عامه‌پسند به آنها اضافه شود تا در عمق جامعه نفوذ کرده و همگان آن را بشنوند و بپذیرند.

نکته‌ای دیگر در استفاده بهینه از خاطرات شفاهی وجود دارد و آن هم تلاش برای تجمیع و دسته‌بندی این خاطرات در قالب کتاب‌های موضوعی است. خاطرات افرادی که در دل يك رویداد حضور داشتند جدای از تفاوت‌ها، در نقاط زیادی با یکدیگر تقاطع دارند. این تقاطع‌ها حتی می‌تواند میان افراد متضاد از لحاظ سیاسی باشد و همین دستمایه تالیف کتاب‌های موضوعی حاصل از پژوهش در خاطرات افراد گوناگون است.

خاطراتی که هر کدام از آنها را می‌توان يك بخش از جورچینی تاریخی در نظر گرفت که يك نویسنده هوشمند و مسلط به موضوع می‌تواند با کنار هم قرار دادن این قطعات، جورچین تاریخ را تکمیل کند. خلاصه کلام آن که بنظر می‌رسد نهادهای مسؤول در استحصال ماده اولیه از خاطرات شفاهی نسبتاً موفق عمل کرده‌اند، اما ضعف اصلی در تکمیل این فرایند و استفاده از این خاطرات ناب است. ▮



يك شب در یکی از مساجد میدان امام حسین (ع)، نیم ساعت درباره امام خمینی و انقلاب اسلامی صحبت کرد. در مدت آن نیم ساعت با استدلال خودش قیامتی برپا کرد و گفت که چرا ما از امام طرفداری و حمایت می‌کنیم



بخش‌هایی از کتاب خاطرات سیدقلبی حسین رضوی کشمیری

انقلاب برادرها

سیدقلبی حسین رضوی (زاده ۱۹۴۴ میلادی، درگذشته ۲۷ شهریور ۱۳۹۴ مکه عربستان) مؤلف و اندیشمند کشمیری و از اعضای مجمع عمومی مجمع جهانی اهل بیت و همچنین مؤسس «هیأت متفکران مسلمان کشمیر» بود. او در سال ۱۹۸۲ به ایران دعوت و در سازمان تبلیغات اسلامی به فعالیت فرهنگی مشغول شد. دو سال بعد به عنوان طلبه دینی وارد حوزه علمیه قم شد. مجموعه خاطرات سیدقلبی حسین رضوی کشمیری توسط انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی به زیور طبع آراسته شده است. آنچه در ادامه می‌خوانید یکی از خاطرات او در مورد تأثیر انقلاب اسلامی در گسترش وحدت میان شیعه و سنی است.

مولانا شکایات را شنید و از آنها سؤال کرد: «چیز دیگری برای گفتن ندارید؟» گفتند: نه. مولانا گفت: «حرف‌های شما تمام شد؟» گفتند: بله. گفت: «ما شنیدیم که در ایران، قبل از انقلاب، يك روز خاصی از سال علناً در کوچه و بازار به خلیفه دوم اهانت می‌کردند. این حقیقت داشت؟» هر دو اعتراف کردند و گفتند: «این درست است، همین کار را می‌کردند.» مولانا پرسید: «بعد از انقلاب این موضوع پیش آمده است؟» گفتند: «نه، دیگر چنین چیزی در اینجا ممنوع شده است.»

سپس یکی از آنها بلند شد و گفت: «آقا! ما وقتی در زمان شاه با این ریش بلند و این لباس به تهران می‌رفتیم، مردم به یکدیگر می‌گفتند این خودش است و به ما و عقایدمان بی‌احترامی می‌کردند.» مولانا سؤال کرد: «شما الان به تهران می‌روید؟» گفتند: «بله» گفت: «الان نیز همان طور عمل می‌کنند؟» گفتند: «نه» مولانا گفت: «شما هر شکایتی که کردید، بی‌اساس بود. شما باید قدر این انقلاب و امام را بدانید. ما افتخار می‌کنیم که انقلابی در یکی از کشورهای اسلامی رخ داد تا بتوانیم به جهانیان بگوییم: این اسلام است. اسلام نیز می‌تواند حکومت کند. شما این جزئیات را به عنوان شکایات می‌گویید. من دو نماینده اینجا را دیده‌ام، يك سنی که شیعیان انتخاب کرده بودند و دیگری شیعه که از طرف سنی‌ها انتخاب شده بود. از این بهتر مثال و الگویی نمی‌توانم از اینجا بگویم. من شما را نصیحت می‌کنم که این حرف‌ها را ننزید. شما، از انقلاب و امام حمایت کنید. شما، سنی و شیعه، باید اینجا برادر باشید. ▮

خبر دادند که چهار بلیت برای زاهدان تهیه شده است. نماینده ولی فقیه اهل سنت در زاهدان حجت الاسلام والمسلمین ربانی بود. من با لباس پاکستانی با مولانا و دو نفر از همراهانش سوار هواپیما شدیم و به زاهدان رفتیم. استاندار و آقای ربانی به استقبال ما آمدند، استقبالی تشریفاتی شد و بعد، ما را به سالن اجتماعات بردند که در آنجا برنامه‌ای برای مهمانان خصوصی برگزار کرده بودند. ایشان در آنجا سخنرانی کرد. علمای سنی هم آمده بودند و صحبت کردند. ملاقات و گفت‌وگو شروع شد. بعد برنامه‌ای گذاشتند که آقای شیرانی از چند مدرسه دینی اهل تسنن بازدید کند که من هم همراه او بودم. شب در هتلی ماندیم و روز بعد پرواز داشتیم.

همه ما چهار نفر در يك اتاق بودیم. ساعت یازده شب دو نفر اهل تسنن از زاهدان با لباس پاکستانی به اتاق ما آمدند. آنها جلوی در بودند. من در را باز کردم. گفتند: «ما می‌خواهیم با مولانا صحبت و ملاقات کنیم.» گفتم: شما اهل پاکستان هستید؟ گفتند: «نه، ما از زاهدان هستیم و می‌خواهیم با ایشان صحبت کنیم.» به آنها گفتم: شما همین‌جا منتظر باشید. رفتم و به مولانا گفتم: دو نفر برای ملاقات شما آمده‌اند، شما اجازه ورود می‌دهید؟ گفت: «عیبی ندارد، بیایند.»

آنها آمدند و وارد اتاق شدند و سپس شروع کردند به مخالفت با نظام حرف زدند. من هم ساکت نشستم. در میان حرف‌های آنها هیچ حرف عقیدتی نبود. تمام قضیه اقتصادی و مادی بود.

مدتی بعد از پیروزی انقلاب ما مهمانی از ایالت بلوچستان پاکستان به نام آقای مولانا شیرانی داشتیم. ایشان چند سال در مراسم گوناگون مهمان ما بود. وی شخصیتی والا و امیر جمعیت علمای پاکستان است.

يك سال ایشان به من گفت: «من براساس اصول خاصی نه براساس تعصب و احساسات، طرفدار انقلاب هستم؛ برای این‌که ما به جهانیان می‌گفتیم: اسلام دینی است که در آن، تشکیل حکومت ممکن است. جهانیان از ما سؤال می‌کردند: نمونه‌ای را بیان کنید. ما در قرن حاضر نمونه نداشتیم. این مساله اساسی را امام خمینی حل کرد. لذا ما افتخار می‌کنیم در یکی از نقاط جهان اسلام حکومت اسلامی پایه‌گذاری شد؛ گرچه رهبر این حکومت يك مرجع و فقیه شیعه است.»

او يك شب هم در یکی از مساجد میدان امام حسین (ع)، نیم ساعت درباره امام خمینی و انقلاب اسلامی صحبت کرد. در مدت آن نیم ساعت با استدلال خودش قیامتی برپا کرد و گفت که چرا ما از امام طرفداری و حمایت می‌کنیم.

سپس مولانا به من گفت: «در روزنامه‌های کشورمان، مردم از ما سؤال می‌کنند شما که به ایران می‌روید، در آنجا وضع برادران اهل تسنن که در اقلیت هستند چگونه است؟ آیا آنها را می‌بینید یا نمی‌گذارند شما به آنجا بروید؟ من تقاضا دارم که به يك منطقه سنی‌نشین بروم تا آنها را با چشم خود ببینم.»

من که راهنما و مترجم او بودم، برنامه‌ریزی کردم و روز بعد، به من

